

# دوومان عسکو

## درمازندان

آنچارا برادر ارشد خود سید مهدی کیا بخشید و زوجه امیره نوباشا را طبق مراسم مذهبی مطلقه و پس از گذشتن ایام عده اش جهت سید مهدی کیا عقد نمود. و این زن بعدها مادر کار کیا) امیر سید محمد شد.

سید علی بعد از تصرف رانکو و اعزام تسخیر لاهیجان شد چون فرزندان مرحوم امیره جهان از واقعه آگاهی یافتند لشگری سرداری محمد بن جلال الدین بمدافعه اعزام داشتند ولی آنها از سید علی بعد از وقوع اندک محاربه شکست یافتند.

محمد بن جلال الدین با فرزندان امیره جهان دوباره بنزد امیره انوز که مدعی رفتند و استدعای مدد کردند امیره مذکور بایشان گفت حال صبر نمائید تا در پیرامون این امر با امراء رشت و قومین و تجاسبی مشورت نمایم.

سید بلاهیجان وارد و آن ناحیه را هم در تحت فرمان خود در آورد چون مدت شش ماه در لاهیجان بماند امیره انوز که مدعی

باستصواب امیره فومن و رشت لشکر جمع کرده و به (گو که) آمده و با اتفاق فرزندان امیره جهان و امرای ناصرود به چقل آمده و لشکر را به گوراب چقل بصف باز داشت و فرزندان امیره جهان با سپهسالار محمد و متابعان خود در کنار رودخانه چقل فرود آمدند چون سه روز از آن بگذشت سیدعلی کیا با همراهان خود مشورت کرد که صلاح چیست اول بر امیره انوز بتازیم و یا بر ناصرود شبیخون بریم اکثر گفتند که انوز بیگانه است و گستاخانه بدینجا آمده اول براو باید تاخت و کارش را ساخت ولی سید اظهار داشت که صلاح در آنست که اول به ناصرود که وارث ملکند پردازیم تمامی لشکر متابعت امر سید را نموده و قرار دادند که اول بطرف ناصرود حمله برند .

در هنگام بانگ خروس نیمه شب لشکر سید متوجه سپاهیان ناصرود شدند و تا طلوع بامداد بچنگ پرداختند و گروه بسیاری را با سپهسالار محمد بن جلال الدین بکشتند اما فرزندان امیره جهان بگریختند و بقیه سپاهیان ناصرود که از مهر که نیمه جانی بدر بردند خود را بقشون امیره انوز رسانیدند و ماجرا را بگفتند امیره فرار اختیار کرده و خواست که خود و نوکرانش را هر چه زود تر از آنجا نجات دهد ولی مردم لاهیجان از دنبال رسیده و هر کس را می یافتند سر از تن می انداختند چون انوز بلب سفیدرود رسید فریب یکهزار مرد از قشون وی بقتل آمده بودند و او اسبی

داشت که آنرا سفید باز میگفتند و با اعتماد آنکه وی را از آن ورطه بگذرانند بر آن اسب سوار شده بود اما این حیوان را بزخم تیر از پای درآوردند و انوز پیاده و بمرارت بیشمار خود را بکشتی رسانیده و از آب بگذشت و خود را به کهدم رسانید و سیدعلی کیا بعد از این فتح ناحیه گوکه و کیسم را با دودهی که آنطرف آب واقع و موسوم به پاشپین و کما چال بودند برادر خود سید حسین کیا داد و بجهت تسخیر آن دیار او را بدانجا فرستاد و بخش پاشیجارا برادر زاده خود سید ناصر کیا بن سید حسین کیا که در جنک قلعه (کرز مانسر) کشته شده بود بخشید.

بعد از گذشتن یکسال از اینجاده مردم لشتنشاء که در تحت فرمان امیره مسعود بن امیره نوپاشا بودند از جورش نزد سیدعلی شکایت نموده و او را ترغیب بقصد آن بخش نمودند سید درخواست مردم آنجا را قبول و لشکر بآن ناحیه کشیده امیره مسعود چون مردی بد سلوک و جار بود امیران تجاسپی و کوچسفهای نیز از وی نا راضی بودند و از مساعدت با او خود داری مینمودند.

سید از راه کیسم عازم تسخیر لشتنشاء شد امیره مسعود تاب مقاومت نیاورده بگریخت و خود را بخام رسانید مردم لشتنشاء سر راهرا بر او گرفته و جنک بزرگی در پیوست امیران خام تا آخرین قوه دفاع و ایستادگی نمودند ولی عاقبت شکست یافته بطرف رشت فرار کردند و کیفیت را بامیره فلک الدین رشتی میگفتند

سید پس از تصرف لشتنشاء به کوچسفهان آمده و کس نزد امیره  
 فلك الدين فرستاد که اگر باما بصلحی طریقه معاهده باید مرعی  
 بداری و اگر سرمنازعه داری برجا باش تا پیش تو بیایم چون امیر  
 مشار الیه حکایت بشنید اظهار داشت که بخش تنک و خمام جزء  
 رشت است و تعلق بمن دارد اگر آنها را مسترد میداری حاضر به  
 آشتی هستم و الا صلح ممکن نیست .

چون قاصد بازگشت بعد از یکماه امیره فلك الدين لشکر  
 جمع کرد و بطرف خمام متوجه شد سید هم حاضر بمدافعه گردید  
 در خمام جنگ سختی واقع شد و عده بیشماری از طرفین کشته شدند  
 و پیسه سالوک که از جمله بهلوانان امیره بود شجاعت زیادی از خود  
 ابراز و بسید حسن کیا که بخشدار گو که بود رسید و شمشیری بگلاهی خود  
 او رسانید

سید مهدی کیا بکمک برادر رسیده و هم نیزه بر او زد و سید  
 علمی کیا نیز بمدد آندو رسیده و از اطراف پیسه سالوک را محاصره  
 کردند بطوریکه از جای خود نمیتوانست بجنبه درایت حال سیدهادی  
 کیانتکابی در رسید و بضرب شمشیر سر از تن آن بهلوان برداشت  
 امیره فلك الدين پس از کشته شدن پیسه منهزم و برشت بازگشت  
 و کس پیش سید فرستاد که آنچه تعلق بامیره مسعود داشت از آن  
 شما باشد و مرا بآنها توقعی نیست و حاضر بمصالحه هستم سیدمسئول  
 او را قبول و بایکدیگر آشتی نمودند . بعد از آن سید عازم تسخیر  
 کوهدم و دفع امیره انوز شد .

امیره مذکور چون از خیال سید آگاهی یافت بجمع آوری لشکر پرداخت مردم کوهدم آنچه وظایف جلالت و شجاعت بود در آن جنک نمودند عاقبت انوز شکست یافته و به منجیل و خرزویل رفت و سید بکوروب کوهدم فرود آمد و گروهی از سپاهیان خود را در تعقیب و دستگیری انوز روانه کرد امیره کهدمی چون در خود تاب مدافعه ندید بنزد قباد که بخشدار قلعه شمع ایران بود پناهنده شد (۱) چون سالی در اینجا بماند از عدم التفات قباد نسبت به خودش تنگ آمده بطرف لاهیجان حرکت نمود و بنزد سید علی رفت و درخواست قبول خدمت او را کرد سید هم التماس او را پذیرفت ولی بعد از چندی سید عذر ویرا بخواست و انوز دو باره بطرف شمیران پیش قباد رفت و این دفعه قباد سر او را بریده نزد سید فرستاد و سید علی از اینکار قباد بی نهایت خشمگین شد و امر داد با تشریف تمام سرش را دفن کردند و برای خونخواهی انوز لشکری سرداری سید علی کیا کوهدمی جهت تسخیر طارم و شمیران و بیرون کردن قباد بهرستان و آن ناحیه

(۱) سید ظهیرالدین مؤلف تاریخ گیلان و دیلمستان نام شمیران را شمع ایران میدانسته و رابینو نگارنده این کتاب هم پیروی سید ظهیر این نام را بهمین روش درست دانسته و نگاشته اند ولی سید احمد کسروی تبریزی در دفترچه نام دیه و شهرها نگاشته اند که این نام غلط و درست آن شمیران میباشد و بگرفته دلیلهائی هم آورده اند که چون کلمات دشمنی و (سمی) بمعنی سرداست و در هر نام آبادی که این کلمه در آن پیدا شود آنجا سردسیر است بنابراین درستی کلمه شمیران و نادرستی شمع ایران را ثابت مینماید رجوع شود بجلد یکم دفترچه نامبرده . مترجم

در مدت کمی بتصرف سیدعلی در آمده و در حیطه متصرفات او داخل شد.

پس از فتح طارم و شمیران سید عازم تسخیر ناحیه شکور که متعلق به کیا ملک هزار اسپست شد. در آن زمان قلعہ الموت در دست محمد نامی بود که بر حسب دعوت سیدعلی از رویه مذهبی پدران خود دست کشیده و مطیع سید شده بود سیدعلی کیا سید مهدی کیا برادر خود را نامزد فتح و جنگ با کیا ملک نمود و دولشکر سادات و گیل و دیلم با هم بجنگ پرداختند و کیا ملک منهزم شده و بقریه چاکان مقر قرمانروائی خود رفت اما قشون سیدمهدی همه جا کیا ملک را دنبال نموده تا آنکه او را از ناحیه شکور براندند و مشارالیه به قلعہ الموت نزد محمد ملتجی شد و فتح شکور در سال ۷۷۶ هجری اتفاق افتاد چون کیا ملک نزد محمد رفت با او قرار داد که پس از تصرف شکور فرمانداری الموت و بعضی واحی دیگر را بدو واگذار خواهد نمود محمد نیز دعوت کیا ملک را قبول و برخلاف پیمان خود باسید لشکر فراهم آورده و بطرف سیدمهدی کیا روانه شدند و در (آفتابه رودلوسن) جنگ در گرفت و سادات و مردم لاهیجان شکست یافته و سیدمهدی هم دستگیر گردید و او را زندانی نمودند و کیا ملک دوباره ناحیه شکور را متصرف و محمد هم الموت را در اختیار خود گرفت چون خبر شکست سادات و دستگیری سیدمهدی بسیدعلی کیا رسید برای انتقام و آزادی برادر لشکری گران را بسررداری سالوک

مرداویج فرماندار رانکو بطرف شکور روانه داشت در این بین کیا ملک و محمدالموتی سید مهدی را بتمبریز پیش سلطان اویس فرستادند و شرح فتح خود و خروج سادات را بسمع سلطان رسانیدند و سید مهدی در توقیف سلطان اویس همانند ولی بعد از گذشتن مدت یکسال و شش ماه از توقیف سیدمهدی وسیله شفاعت سید تاج الدین آملی که از سادات حسنی بود صرف نظر و آزادش کرده و او نزد برادر خود سیدعلی بلاهیجان بازگشت نمود.

اما قشون سالوک بر حسب دستور سیدعلی بجنگ پرداخته و فقط بنگهبانی مرزهای متصرفی خود مشغول شدند.

سیدمهدی کیا پس از یکسال و نیم باصوابدید سیدعلی کیا لشکر رانکو و لاهیجان را جمع آوری و اعزام تسخیر شکور و دفع کیا ملک شدند و در نزدیکی لوسن تلاقی فریقین بهم دست داد و کیا ملک شکست یافته نزد محمد قلعه الموت رفت ولی در این بار محمد چندان التفاتی بدو نمود لذا از آنجا مأیوس و خود را بسلطانیه نزد امیر تیمور رسانید سپاهیان سید ناحیه شکور را تسخیر و بمحاصره قلعه الموت پرداختند محمد پس از مدتی قلعه داری امان خواسته و در نیمه شب از قلعه خارج و خود را به کن و سولقار رسانید و از آنجا متوجه اردوی امیر تیمور شد سید علی بعد از التجاء آید و نفر به دربار امیر مذکور نامه نگاشته و درخواست توبیخ آنها را نموده امیر هم کیا ملک را بساوه اعزام و محمد الموتی را در سلطانیه نگاه

داشت و امر نمود در همانجا بماند.

### ذکر تسخیر دیلمستان و دفع کیابان کوشیج

بخش دیلمستان در این زمان تحت فرمان کیا سیف‌الدین بود که در قریه امرجکولای اقامت داشته سید علی کسی را برای فرمانبرداری نزد کیای مشارالیه فرستاد ایشان از فرمانبرداری سید امتناع و حاضر بمصالحه نشدند سیدعلی بالشکری انبوه عازم تسخیر دیلمستان شد و در ناحیه چلمان جنگ بین طرفین شروع گردید و کیا سیف‌الدین مغلوب و بقریه و به رفت سیدعلی آن ناحیه را متصرف و امیرعلی روزینی را جهت دستگیری کیای مذکور مأمور نمود سپاهیان سید کیا سیف‌الدین را در قریه مزبوره بدست آورده بکشتند و سرش را نزد سیدعلی فرستادند سید بخشداری دیلمستانرا نامیر علی محول نمود و خود بلاهیجان برگشت امیرعلی جهت تصرف رودبار مصمم دفع جمعی از کوشیج‌ها که ادعای فرمانروائی آنجا را داشتند شد و یکی از بزرگان اینطایفه (دباج بهادر) بر امیرعلی شبیخون برده و امیر با وصف پایداری زیاد مغلوب و قتل آمد و دباج بقزوین برگشت چون این خبر بسیدعلی رسید حسن کیای مالنجانی را باعده از مردم گیل دیلمستان فرستاد و کیا مسعود و کیا جهانشاه کوشیج که بخش خرکام را در دست داشتند بعزت عدم قوه مدافعه ناحیه مزبور را تسلیم سپاهیان سید نموده و بگریختند و بدین ترتیب تمام دیلمستان در قلمرو متصرفات سید درآمد.